آقای خمینی: از مخالفت با ولایت فقیه تا اصل شمردن ولایت فقیه

ولایت فقیه، فلسفه قدرت در لباس دین

" جای هیچ اشکالی نیست در این اصل و قاعده عدم نفوذ حکم هیچکسی بر کس دیگر، فرقی نمی کند که حکم مذکور قضائی باشد یا غیر آن، حاکم پیامبر باشد، یا وصی پیامبر یا غیر آنها. زیرا صرف نبوت و رسالت و وصایت و یا علم و فضائل نفسانی، به هر درجه باشد، موجب نمی شود که دارندگان این گونه کمالات نافذ الحکم باشند، و قضا و داوری آنان، فاصل و قاطع خصومت و تنازع شود، بلکه آنچه را عقل در می یابد و به آن حکم می کند، همانا نفوذ حکم خداوند متعال در باره خلق است." (از رساله اجتهاد و تقلید آقای خمینی)

مروری هر چند گذرا بر تحولات فکری آقای خمینی، از مخالفت اولیه و سر سختانه ایشان با ولایت فقیه تا سردمدار این نظریه شدن و تحمیل آن بر ملت ایران، در شرایط حاضر امری لازم مینماید.

شاید برای بسیاری تعجب آور باشد، آقای خمینی که خود در ابتدا مخالف ولایت فقیه بود، چگونه به ولایت فقیه روی آورد؟!! آیت الله منتظری در خاطرات خود آورده اند که آقای خمینی تا قبل ازرفتن به نجف به ولایت فقیه معتقد نبوده و دربحث با ایشان من گفتم: " سنت می گوید خلافت به انتخاب است، شیعه می گوید به نصب است"، ایشان گفتند:" مذهب تشیع این است که امام باید معصوم و منصوب باشد. در زمان غیبت تقصیر خود مردم است که امام غایب است، خواجه هم می گوید: وجوده لطف و تصرفه لطف و عدمه منا. حالا هم ما لایق نبوده ایم که امام غایب است، ما باید شرایطی فراهم کنیم که تا امام زمان (عج) بیاید. ما گفتیم پس در زمان غیبت باید هرج و مرج باشد، فرمود این تقصیر خود مردم است، خداوند نعمت را تمام کرده ما باید لیاقت آمدن امام زمان (عج) را در خود فراهم کنیم، نظر شیعه این است که امام فقط باید منصوب و معصوم باشد، این بود اظهارات ایشان و هیچ اشاره ای هم به ولایت فقیه نکردند"(۱). آقای خمینی در " رساله اجتهاد و تقلید" که قبل از انقلاب نوشته شده، می گوید: " لا اشکال فی ان الاصل هدم نفوذ حکم احد علی احد قضاً کان او عیوه، نبیا کان الحاکم اوصی نبی او غیرهما، و مجرد النبوه والوسایه والعلم بای درجه کان و سایر الدلائل لا یوجب صاحبها نافذا " جای هیچ اشکالی نیست در این اصل و قاعده عدم نفوذ حکم هیچکسی بر کس دیگر ، فرقی نمی کند که حکم مذکور قضائی باشد یا غیر آن، حاکم پیامبر باشد، یا وصی پیامبر یا غیر آنها. زیرا صرف نبوت و رسالت و وصایت و یا علم و فضائل نفسانی، به هر درجه باشد، موجب نمی شود که دارندگان این گونه کمالات نافذ الحکم باشند، و قضا و داوری آنان، فاصل و قاطع خصومت و تنازع شود، بلکه آنچه را عقل در می یابد و به آن حکم می کند، همانا نفوذ حکم خداوند متعال در باره خلق است."(۲) وی حتی در کتاب کشف الاسرار می نویسد: " الو الامر و ولایت بر مسلمین را فقط ائمه(ع) دارند"(۳) و تصریح می کند که غیر از امامان دوازده گانه شیعیان کسی ولایت بر مسلمین را دارا نمی باشد(۴۰) ملاحظه می شود که آقای خمینی نیز مانند قریب به تمامی علما تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد ۴۲ که در آن آب به آسیابش افتاد، و نقش رهبری را بازی کرد، به ولایت فقیه معتقد نبوده است و برای اولین بار با اقتباس از کتاب ملا احمد نراقی(۴) با همان سبک و متد در سال ۴۸ در نجف در درسهای خود به اثبات ولایت فقیه پرداخت.

باید دید که چه تغییری در این مدت به لحاظ نظر و عمل در وی رخ داده که به این جعل در تشیع که چیری جز استبداد مطلق نیست، دست زده است ؟ در این رابطه، چند نکته مهم را می شود مورد بررسی قرار داد:

۱- آقای خمینی حتی به چاپ رساله عملیه خود که مرسوم بین مراجع است، و از اولین اسباب مرجعیت به حساب می آید، حاضر نبود اقدام کند. حجت الاسلام احمد مولائی بعد از فوت آیت الله سید محمد حسین بروجردی، در قم پیش آقای خمینی رفته و پس از سلام و تعارفات لازم به آقای خمینی می گوید،" الآن موقع ریاست شما است(یعنی مرجعیت تقلید ن.) و باید وارد میدان شوید. آقا فرمودند من کسی نیستم که خودم دنبال ریاست بروم. من به ایشان گفتم اگر شتر ریاست در خانه شما خوابید، آیا سوار آن می‌شوید؟ آقا در جواب فرمودند: بلی! من گفتم پس من جواب سئوال خودم را گرفتم. و آمدیم با آقای منتظری و ربانی دست بکار شدیم و اعلامیه‌ای برای مرجعیت آقا دادیم و سپس رساله وی را بچاپ رساندیم." (۵) آقای منتظری در همین رابطه می‌گوید:

"آقای مولایی آمد به من متوسل شد که بالاخره باید کاری کرد که رساله ایشان به چاپ برسد. ایشان هم حاشیه بر عروه داشت هم حاشیه بر وسیله و هم رساله فارسی ظاهراً به اسم نجاه العباد که آن وقت از ایشان گرفته شد و به همراه حاشیه عروه به صورت جداگانه به چاپ رسید." (۶)

نهضتی که چندی بعد از فوت بروجردی، روحانیت با رهبری آقای خمینی شروع کرد و در محرم سال ۴۲ به اوج خود رسید و با دستگیری آقای خمینی مردم قم و تهران و اصفهان و ... به خیابانها ریختند و با کشتار سرکوب شد، از آقای خمینی که یك مرجع ناشناخته و منزوی در حوزه بود، یك مرجع مسلم و یکی از مراجع بزرگ تقلید ساخته شد. در دوران مبارزات نهضت روحانیت تا تبعید آقای خمینی به ترکیه و سپس نجف، باز بحثی و یا کلمه ای از ایشان، از ولایت فقیه به میان نیامده است. تمام خواسته های روحانیت و در رأس همه آقای خمینی در این دوران اجرای قانون اساسی، گوش دادن به نصایح روحانیت در امور کشور، قدر دانی از زحمات روحانیت در حفظ حدود و ثغور کشور و آزادی و استقلال آن، رعایت حق روحانیت و معزز داشتن آنها دور می زند.

با این نهضت چشم همه مخالفین رژیم، تاکتیکی و یا از روی عقیده بوی دوخته شد، بویژه بعد از رفتن به نجف، غالب مخالفین و مبارزین برای گرفتن رهنمود و یا تأییدیه ای بوی مراجعه می کردند: کنفدراسیون جهانی دانشجویان، اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، سازمان مجاهدین خلق ایران، جبهه ملی دوم در اروپا به رهبری حسن ماسالی و کلانتری، جبهه ملی سوم در اروپا، روحانیت مبارز داخل ایران و خارج، نهضت آزادی خارج از کشور، سیاسیون ملی مذهبی داخل کشور، روشنفکران دینی مبارز و... به نوعی به ایشان مراجعه و یا از وی حمایت می کردند. و در حقیقت آنها که انقراض رژیم سلطنتی را طالب بودند اما در توان خود نمی دیدند، می خواستند که با کمک و دست وی آن را عملی سازند. حال بعضی ها صاف و پوست کنده نظیر آقای حسن ماسالی در پاسخ به این سئوال که شما که مذهبی نبودید، چرا در نجف خدمت آقای خمینی می رسیدید و به او یاری می رساندید؟ گفت: " ما می خواستیم به او تاکتیک بزنیم، او به ما استراتژیک زد"(۷) وبعضی دیگر در هاله ای از قداست و مرجعیت و بعضی هم از روی اعتقاد به یاری وی شتافتند.

بوجود آمدن چنین پدیده ای در حول محوریت آقای خمینی، بعنوان نه تنها مرجع تقلید بلکه رهبر مبارزه مردم علیه رژیم شاه، طبعاً می توانسته رفته رفته از وی خمینی دیگری بسازد

و اثر شگرفی از توانائی و فرید و یگانه بودن خویش در وی بوجود آورد و این نکته را نمی شود نادیده گرفت.

۲- در طول مدتی که آقای خمینی، درنجف بوده تا اواخر(۸)سال ۴۸ که ولایت فقیه را تدریس کرد، چه تحولی در وی بوجود آمده که از آقای خمینی مخالف ولایت فقیه، خمینی ای بسازد که برای ولایت فقیه بعنوان زعامت سیاسی و رهبری کشور تئوری قدرت را تحت عنوان ولایت فقیه به نام حکومت رسول خدا و امام زمان بسازد. چه بسا از جانب کسانی و یا...به وی الهام شده باشد و یا ایماء و اشاره وعده و وعید داده شده، وی را به تدریس ولایت فقیه برای آینده تشویق کرده باشند یا تشویق شده باشد.

۳- حال آقای خمینی، کسی که اسلام را بیانگر قدرت می شناسد و به روحانیت بعنوان بخش مهمی از قدرت و یا تمام قدرت باور دارد، از سال ۴۸ به بعد تا زمان بروز انقلاب و آمدن به پاریس با تئوری قدرت بنام حکومت اسلامی ولایت فقیه و در رؤیای قدرت اسلام و حکومت فقیه و رهبری فردی خودش زیسته و در این مدت نیز شاید از "الهاماتی" نیز بی بهره نبوده است. و بنا به قول خودش در کتاب ولایت فقیه، در آرزوی این است که شخص صالحی در رأس قدرت امپراتوران عثمانی باشد." یک زمان هم دولت بزرگ عثمانی بوجود آمد استعمارگران آن را تجزیه کردند. ..گرچه بیشتر حکام دولت عثمانی لیاقت نداشتند و بعضی از آنها فاسد بودند و رژیم سلطنتی داشتند باز این خطر برای استعمارگران بود که افراد صالحی از میان مردم پیدا شوند و بکمک مردم در رأس این دولت قرار گرفته با قدرت و وحدت ملی بساط استعمار را برچینند"(۹) با چنین وضعیت روحی و روانی و در رؤیای حکومت قدرت، به پاریس می آید.

۴- با آمدن به پاریس و جمع شدن نخبگان سیاسی مختلف در اطرافش به محض اینکه دهان به حرفهائی نظیر آنچه در درسهای ولایت فقیه و حکومت ولایت فقیه آمده بود، باز کرد، به او هشدار داده شد که اگر به این خط و ربط برود شاه ماندنی و او رفتنی است. او هم با درایت و زیرکی ویژه اش آن را گرفت و مصاحبه هایش بر اساس آنچه به او خط و ربط داده می شد، تنظیم گردیده و به عنوان نظر و عمل وی در ایران وسراسر جهان به انتشار در آمد و بارقه ای از امید به آزادی استقلال و حاکم بر سرنوشت خویش وصلح و صفا را برای ملت ایران به ارمغان آورد. اما به محض اینکه پایش به ایران رسید و با رهبری اش رژیم شاه متلاشی شد،آب به آسیابش افتاد و رهبری اش تثبیت گشت، گام به گام به همان خط و ربط قدرت باز گشت. قرائن و شواهد نشان می دهد که در ایران هم از الهاماتی در رابطه با استقرار ولایت فقیه بی بهره نبوده است(۱۰). البته تشتت و تفرقه بین سران ملی و ملی مذهبی و روحانیون آزادی خواه را باید به نکات فوق افزود و این آخری نکته ای بود که آقای خمینی از آن بهره وافری برد و سر انجام توانست، با دیکتاتوری و تحمیق عده ای از مردم و ساکت کردن فقیهان دین دار بوسیله جذبه رهبریت خویش، و کوتاه آمدن علمای آگاه و مطلع و مسلط ساختن جوانان با احساس و پرشور و برانگیخته شده، ولایت فقیه و یا بهتر بگویم استبداد دینی که از هر استبدادی خطرناک تر و زیانبار تراست را بر مردم ایران تحمیل کند.

بنا براین حکومت ولایت فقیه تحت هر نام و اسمی که باشد، چیزی جز فلسفه قدرت نیست، با این تفاوت که فلسفه های قدرت از دین، قرآن و اسلام مایه نمی گذارند ولی این یکی با دین مردم بازی می کند و با قلب و بدعت وجعل در دین و بنام دین، فرعونیت و جباریت می سازد که در ریشه و هدف با دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری شاهنشاهی، و یا هر دیکتاتوری دیگری همخوانی و همانی دارد و بسی خطرناکتر است.

محمد جعفری ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۹

mbarzavand@yahoo.com

یادداشت و نمایه

۱ - حکومت و مذهب، دانشگاه لندن، مقاله دکتر مهدی حائری خورشیدی، ص ۲۲.، به نقل از رساله اجتهاد و تقلید آقای خمینی در هشتاد صفحه از صفحه ۹۳ تا ۱۷۳ در جلد دوم کتاب رسائل چاپ قم ۱۳۷۸ ه.ق. و همچنین در ۹۲ صفحه(از ص ۵۰۵ تا ۵۹۶) ضمیمه جلد دوم کتاب تهذیب الاصول شیخ جعفر سبحانی که تقریرات درس آیت الله خمینی می باشد و توسط جامعه مدرسین به چاپ رسیده است.

۲- همان سند، به نقل از کتاب کشف اسرار ایت الله خمینی از ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۵، چاپ ۱۳۲۳ شمسی انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامیه تهران.

۳- همان سند.

۴ - مرحوم نراقی معروف به فاضل کاشانی در سال ۱۲۴۴ ه.ق.درگذشت و کتابش عوائد الایام نام دارد.

۵- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، از محمد جعفری، ص۳۸۳-۳۸۲.

۶- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱،ص ۸۷.

۷- مصاحبه با رادیو صدای آمریکا در تاریخ و در گفتگو با خود اینجانب در شیکاگو در سال ۱۳۸۸.

۸- آقای خمینی درسهای خود را تحت عنوان:« ولایت فقیه» در نجف از ۱ بهمن ۴۸ شروع کرد و در ۱۹ بهمن ۱۳۴۸ به آن پایان داد و بعد به صورت کتاب حکومت چاپ و انتشار پیدا کرد.

۹- حکومت اسلامی، آیت الله العظمی آقا سید روح الله خمینی، چاپ ۱۳۹۱ – ه ۱۹۷۱ میلادی،ص۴۱.

۱۰- برای یافتن بعضی از این قرائن، شواهد و امارات، نگاه کنید به کتاب "پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استداد" و تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰"، از محمد جعفری ،به ترتیب ص۲۷۵-۲۷۱وص ۱۷.